

آسیب شناسی

تمدن‌ها

بر اساس

شواهد قرآنی

قال علیؑ: من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم

هر کس که از وقایع گذشتگان عبرت بگیرد بینا می‌شود، کسی که بصیرت و بینایی پیدا کرد می‌فهمد و آن کس که فهمید عالم می‌شود.

مقدمه

صحنه تاریخ، همچون دیگر صحنه‌ها، سرشار از مجموعه‌ای از پدیده‌ها است؛ همان‌گونه که صحنه‌های کیهانی یا فیزیکی و یا گیاهی لبریز از گروهی از پدیده‌ها و نمودارها است. از سوی دیگر، همچنان‌که پدیده‌ها و نمودارهای مربوط به هر یک از صحنه‌های مذکور، سنت‌ها و قوانینی دارند، این سؤال مطرح می‌شود که آیا پدیده‌ها و ظواهری که صحنه تاریخ سرشار از آنهاست نیز به نوبه خود، دارای سنتها و قوانینی هستند؟ و اگر چنین است قرآن کریم در برابر این سنتها و قوانین تاریخ چه نقطه نظری دارد و چه موضع‌گیری کرده است؟^۱

قرآن نخستین کتابی است که در دنیای فرهنگ و معارف بشری این مفهوم - یعنی قانونمند و سنت دار بودن تاریخ - را مورد تأکید قرار داده و ابراز کننده آن بوده و اصرار بر قطعیت، اطلاق و شمول آن دارد و از هر وسیله قانع کننده و تفهیم کننده‌ای استفاده کرده است تا در برابر نظریه



بی حساب و کتاب بودن رویدادهای تاریخی، یا تئوری مستند کردن تفسیر رویدادها و حوادث تاریخ، به جهان غیب ایستادگی می کند.

قرآن کریم هم در برابر نظریه تصادفی دانستن وقایع تاریخی و هم در برابر تئوری قضا و قدری بودن آنها، مقاومت ورزیده، خرد و اندیشه بشر را در این جهت بیدار می کند که صححنه تاریخ، سنت ها و قوانینی دارد و توبه عنوان یک انسان برای آن که انسانی فعال، کارا و مؤثر باشی، باید آن سنن و قوانین را کشف کنی و نسبت به آنها شناخت و پیش حاصل کنی تا بتوانی حاکم بر آنها باشی و گرنه چشم بسته خواهی ماند و محکوم آن سنن و قوانین خواهی شد.^۲

طرز تفکر و اندیشه قرآنی درباره سنت و قوانین تاریخ در بسیاری از آیات قرآن، به گونه های مختلف تبلور یافته است.

قرآن مجید آنجا که می خواهد سخن از شکست مسلمانان در جنگ احد به میان آورد (شکستی که پس از کسب آن پیروزی بزرگ و قاطع در جنگ بدر گرفتارش شدند) این خسارت و شکست را چگونه مطرح می کند؟ آیا می گوید که رسالت آسمانی پس از پیروزی و موفقیت در جنگ بدر، دچار شکست و ناکامی در جنگ احد شد؟ خیر، زیرا رسالت آسمانی فراتر و برتر از مقیاس ها و معیارهای شکست و پیروزی به مفهوم مادی این واژه ها است. رسالت آسمانی هرگز شکست نخواهد خورد. آنکه شکست می خورد و گرفتار خسران و هزیمت می شود انسان است، حتی اگر یک انسان، مجسم کننده رسالت آسمانی باشد، چرا که این انسان تحت حکومت و سیطره سنتها و قوانین تاریخ است.^۳

لذا قرآن می فرماید: «و تلك الايام نداولها بين الناس» (آل عمران، ۳/۱۴۰) این روزگاران را (به تناوب) میان مردم می گردانیم.

در این آیه، قرآن همین گروه انسانی یعنی مسلمین را تهدید می کند و این اخطار را متوجه آنان می سازد که اگر نقش تاریخی خود را ایفا نکنند و خود را تا سطح تعهد و مسئولیت متناسب با رسالت آسمانی بالا نکشند، رسالت آسمانی تعطیل نخواهد شد و لبه تیز قوانین و سنت های تاریخی نسبت به آنان کندی نخواهد گرفت، بلکه گروهی دیگر جایگزین آنان خواهد شد. چرا که سنت های تاریخی، آنان را بر کنار خواهد کرد و گروه های دیگری را که شرایط بهتر و برتری را برای ایفای نقش خود فراهم آورده باشند، یعنی شرایط لازم برای ارائه چهره یک ملت شاهد و حاضر در صحنه را داشته باشند بر سر کار خواهد آورد. (یعنی سنت جایگزینی و استبدال)^۴

تحقیق و بررسی درباره قوانین و سنت های تاریخ با قرآن کریم که کتاب هدایت و نجات دادن و بیرون آوردن مردم از سیاه چال های ظلمات به جهان نور و روشنی است، پیوندی استوار،

قوی و تنگاتنگ دارد. زیرا قسمت عملی برنامه تغییر و تحول (خروج از ظلمت به نور) یعنی بخش انسانی که باید این برنامه را در خود پیاده کند، در برابر سنت‌ها و قوانین تاریخ تسلیم و مطیع است. ۵

قرآن در محدوده دگگون سازی عملی جامعه، پیام‌های خود را در ارتباط با صحنه تاریخ بیان می‌کند و سنتها و قوانین تاریخ را در حدی که اقدامات عملی پیامبر ﷺ را برای دگگون سازی روشن کند و به میزانی که توجیه کننده، هدایتگر و آفریننده یک بصیرت و آگاهی مناسب جهت رویدادها، شرایط و اوضاع و احوال باشد، بیان می‌دارد. ۶

یکی از این سنتها و قوانین الهی، سنت زوال و انحطاط جوامع بشری و یا به عبارتی دیگر، پایان یافتن عمر ملتها و مرگ و نابودی تمدنها است. چرا که اکثر ملتها و تمدنها، مخصوصاً زمامداران و ائمه کفر پس از رسیدن به اقتدار و تمدن، از صفات الهی به صفات شیطانی روی می‌آورند و این صفات، آنها را به سقوط می‌کشاند. لذا می‌بینیم که هر ملتی و هر تمدنی اجلی دارد و چون زمان آن به سر رسد، مرگ و نابودی، آن تمدن را فرامی‌گیرد.

در این مقال، نگارنده سعی کرده تا به بررسی اجل ملتها، چگونگی انحطاط جوامع و علل و اسباب آن پردازد و به عنوان شاهد، به مصادیق قرآنی استناد جسته است. در نتیجه گیری از بحث نیز، به عواملی که در عدم زوال و نابودی جوامع نقش مؤثر و تعیین کننده‌ای دارد، اشاره‌ای شده است.



اجل ملتها و جوامع

اجل شیء یعنی زمانی که بدان زمان، ختم می‌یابد و در آن مستقر می‌گردد. مردم عادتشان بر این است که در معاهدات و فرضها و سایر معاملات، اجل را که همان مدت مقرر در معامله یا سررسید آن است، ذکر می‌کنند که به همین دو معنای عرفی در کلام خدای تعالی نیز آمده است. مثلاً در آیه شریفه: «اذا تدانیتهم بدین الی اجل مسمی فاکتبه» (بقره، ۲/۲۸۲)، هنگامی که به یکدیگر تا وقت معینی قرض می‌دهید آن را بنویسید؛ اجل به معنای «آخر مدت» است. همچنین در آیه شریفه: «من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لات» (عنکبوت، ۵/۲۹)، هر که امیدوار دیدار خداست پس مطمئن باشد که اجل خدا خواهد آمد. لکن در آیه شریفه: «قال انی اريد ان انکحت احدی ابنتی هاتین علی أن تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک... قال ذلک بینی و بینک ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی» (قصص، ۲۷/۲۸، ۲۸)؛ اجل به



معنای تمام مدت مقرر آمده است، ظاهراً استعمال در تمامی مدت، استعمال اصلی و استعمال آن در سر رسید، فرع آن است؛ چون بیشتر اوقات در همان معنای اول به کار می رود. حتی در اثر کثرت استعمال، گاهی می شود که احتیاجی به ذکر وصف «مقضی» ندیده و به ذکر موصول «اجل» اکتفا می کنند. بنابراین، هر جا که این کلمه استعمال شده باشد، باید گفت به معنای اجل مقتضی و تمام مدت است، مگر قرینه ای در کلام باشد و دلالت کند که معنای سر رسید منظور بوده است. راغب در مفردات گفته است که: مدت مقرر زندگی انسان را اجل گویند. مثلاً گفته می شود: اجلش نزدیک شده یعنی مرگش فرارسیده است.^۷

همان گونه که قرآن کریم تصریح می کند و تاریخ نشان می دهد و جامعه شناسان می گویند، هیچ یک از تمدنها همیشگی و جاوید نیستند، لذا آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (اعراف، ۳۴/۷) دلالت بر همین معنا دارد که برای هر قوم و ملتی، سرآمدی است.

دولتها و ملتها، مانند یک انسان متولد می شوند و پس از رشد و شکوفایی، تمکن و اقتدار، رو به سقوط و زوال می گذارند. ابن خلدون دانشمند جامعه شناس و سیاست دان اسلامی می گوید: دولتها هم مانند مردم، عمرهای طبیعی دارند. سن طبیعی انسان ۱۲۰ سال است و سن اشخاص در هر نسلی متفاوت است، چنانکه عمر ملت اسلام بنا به حدیث میان ۶۰ تا ۷۰ سال است، اما سنین دولتها نیز هر چند مختلف است ولی اغلب دولتها از سه پشت تجاوز نمی کند و هر پشت عبارت است از سن متوسط یک شخص یعنی ۴۰ سال.^۸ لذا همان گونه که مرگ یک فرد، تابع و تحت تأثیر قانون و اجل و سنت معینی است که فرا می رسد، امتهای و جامعه ها نیز دارای اجلها، موعدها و مقاطع زمانی دقیق و معینی هستند و قوانین و سنت هایی وجود دارد که اجل هر امت یا جامعه را تعیین می کند.^۹ و اجل اجتماعی با اجل فردی تفاوت دارد و حالتی است که دامنگیر یک جامعه می شود نه عارض بر این فرد یا آن شخص. قرآن کریم نیز در آیات متعدد^{۱۰}، به مسأله اجل همگانی یک جامعه و سنت هایی که این اجل را تعیین می کند اشاره کرده است.

بنابراین، هر قوم و ملتی، مدت زمانی را به دست می آورد تا بر سایرین خلافت و اقتدار داشته باشد، و قرآن به روشنی هدف از گردش اقتدار تمدنها بر روی زمین را بیان می کند و از آن به عنوان یکی از آزمایش های الهی نام می برد؛ «آنگاه شما را به دنبال ملل گذشته، خلیفه (وارث تمدن) قرار دادیم تا بنگریم که چگونه شما عمل می کنید.»^{۱۱}

وقتی خداوند متعال خلافت و وراثت زمین را به ملتی می سپارد، آنها را آزمایش می کند تا ببینند و به دیگران نیز خاطر نشان کنند، که چنانچه این ملت ضعیف به قدرت رسیدند، در برابر



خدای یگانه چه راه و رسمی را در پیش می گیرند؛ آیا به تدریج، او و نعمت هایش را از یاد می برند و به شرک دچار می شوند، یا به پاس نعمات بیکران وی، هر چه بیشتر به سویش روی می آورند؟ از نظر اخلاقی، آیا به تدریج از صفات الهی به صفات شیطانی گرایش می یابند، یا صفات الهی را در خود تقویت می کنند؟ از نظر عمل، آیا آنها نیز مانند اغلب ملل گذشته همین که به قدرت و ناز و نعمت رسیدند، روح تکبر و خودخواهی و ادارشان می سازد تا مردم ضعیف و هممنوع خود را در جهت منافع مادی خویش به کار گیرند و بر آنها ظلم و اجحاف روا دارند و در استعمار آنها از هیچ ستمی دریغ نورزند، یا اینکه راه تقوی و پارسایی را در پیش می گیرند و به جای ظلم و بهره کشی از ضعیفان، به یاری آنان می شتابند؟^{۱۲}

با تفحص در آیات کریمه قرآن می بینیم، آدمی تا زمانی که دارای خصلت الهی است و به دستورات خداوند عمل می کند، در باغ بهشت و زندگی پر رفاه قرار دارد و همین که عهد و فرامین الهی را فراموش می کند و به خصلت های شیطانی روی می آورد، خلافت و تمدن و زندگی آسوده یا بهشت، از وی سلب می شود و دچار هبوط و سقوط می گردد. بنابراین خداوند سبحان، کلید خلافت و اقتدار زمین را در هر دوره ای از زمان به دست ملتی می سپارد تا آنها را بیازماید.

زوال و انحطاط جوامع

چرا در طول تاریخ، به آثار تمدن های زوال یافته بر می خوریم؟ آیا بر این فرآیند بالیدن و از پای افتادن، قواعدی حاکم است؟ در یک نکته همه متفق القول اند: تمدنها از جایی شروع می کنند، کم کم به اوج می رسند، سپس افول می کنند و نابود می شوند، یا درنگ می کنند مانند استخرهای راکدی که از جریان موقت نهرهای حیات بخش بر جای می ماند. ۱۳ و پس از مدتی، آنان نیز زوال می یابند و این خط سیر، همواره میان تمدنها جاری است.

ملتها می میرند، سرزمین های کهن، خشک و کم آب می شوند یا به گونه ای دیگر تغییر می کنند. انسان سازگار با هنر و دست ابزار خود، به راه می افتد و همراه با خاطراتش پیش می رود. اگر تعلیم و تربیت، خاطرات او را ژرف تر و وسیع تر کرده باشد، تمدن نیز با او مهاجرت می کند و در جایی دیگر خانه ای تازه بر پا می کند. در سرزمین تازه، ناگزیر، همه چیز را دوباره از نو آغاز می کند. ۱۴ و در این تمدن نو، «بحران» هنگامی آغاز می شود که نظام سیاسی، یا حقوقی و یا اقتصادی حاکم، به تدریج دارای چنان مفاسد و نابهنجاری هایی شده باشد که محدودیتها،



دردها، رنجها و ضررهایی که متوجه همه یا اکثریت مردم می گردد، بیشتر از حظها و نصیبها، لذات و خوشیها و نفع هایی باشد که عاید آنان می شود و یا پرده های ناآگاهی و بیخبری مردم، یا فریب و نیرنگ دستگاه حاکمه، چنان دریده شده باشد و به یکسو رفته باشد که همگان دریابند که از اول دچار خُسران بوده اند. احساس غبن و خسران زدگی، اگر به درجه ای معین از عمومیت و سیطره برسد، منشأ بحران اجتماعی و خروج جامعه از وضع و حالت «تعادل» و یا «توازن» می تواند باشد و مردم را به اندیشه براندازی نظام حاکم و بر سر کار آوردن نظامی دیگر فرو خواهد برد. خواه نظام حاکم قاصر باشد و خواه مقصّر. یعنی، چه از سر علم و عمد، مصالح و منافع عمومی را پایکوب و لگد مال کرده باشد و چه به سبب جهل و بدون سوء نیت زمینه ضایع شدن حقوق مردم را فراهم آورده باشد. ۱۵

بسیاری از دگرگونی هانیز، که ظاهر ضروری، جبری و قهری اند و با افعال اختیاری انسانها ربط و پیوند ندارند، چون از منظر الهی نگریسته شوند معلول کارهای ارادی آدمیان است. به نظر ظاهرین ما چنین می نماید که زمین لرزه، آتشفشان، سیل، خشکسالی و حوادث طبیعی دیگر همه معلول و نتیجه علل و عوامل طبیعی و جبری اند و از رفتار ما هیچ گونه تأثیری نمی پذیرند؛ اما قرآن کریم بسیاری از این حوادث را نیز پیامد و تابع رفتار ما می داند: «و ضرب الله مثلاً قریة كانت امنة مطمئنة ياتيها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما كانوا يصنعون» (نحل، ۱۶/۱۱۲) (خدای متعال مثلی زد: جامعه ای که در امن و آرامش بود و روزیش از هر سو به فراوانی می رسید، آنگاه نسبت به نعمت های خدای متعال ناسپاسی کرد، پس خدای متعال به [سزای] آنچه می کردند، پوشش گرسنگی و ترس بر آن جامعه کشید)؛ «ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض ولكن كذبوا فاخذناهم بما كانوا يكسبون» (اعراف، ۷/۹۶) (اگر افراد جامعه ایمان می آوردند و پرهیزگاری می کردند، برکت هایی از آسمان و زمین بر آنان می گشودیم، ولی تکذیب کردند و ما به سزای آنچه می کردند، گرفتیمشان).

از مجموع این دو آیه شریفه، می توان دریافت که هم نزول بركات آسمانی و زمینی مشروط به ایمان و تقواست، و هم زوال نعمتها معلول کفران و کفر است؛ و خلاصه بسیاری از حوادثی که طبیعی و جبری می نماید، ناشی از حُسن و یا سوء اختیار انسانهاست. ۱۶

اسباب و علل انحطاط جوامع

هر مکتب اجتماعی، علی القاعده درباره علل تعالی و ترقی جوامع و علل انحطاط و انهدام



آنها نظر می دهد. طرز اظهار نظر یک مکتب درباره این مطلب که چه چیزهایی را عامل اساسی ترقی و یا عامل اساسی انحطاط می داند، بیانگر این جهت است که با چه دیدی به جامعه و تاریخ و جنبش های تکاملی و سیرهای نزولی می نگرد.

در قرآن کریم، به ویژه ضمن بیان قصص و حکایات به این مطلب توجه شده است. اکنون ببینیم قرآن-به اصطلاح- زیربنایی نظر می دهد یا روبنایی؟ و به تعبیر صحیح تر: قرآن چه چیزهایی را اساس و زیربنای داند و چه چیزهایی را روبنا؟ آیا توجهش به عنوان عامل اساسی به مسایل مادی و اقتصادی است و یا به مسایل اعتقادی و اخلاقی، و یا به همه با هم، بدون آنکه اولویتی قایل شود؟^{۱۷}

با بررسی و تفکر در آیات قرآنی درمی یابیم آنچه در زوال و انحطاط تمدنها نقش اساسی و اصلی را ایفا می کند و جنبه زیربنایی دارد همانا انحراف در عقیده و اخلاق است و سایر انحرافات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره نیز ریشه در همین انحراف اعتقادی و بازگشت از راه مستقیم الهی دارد. لذا آنچه که موجب می شود تا مشیت خداوند بر سقوط ملتی و ظهور ملت دیگر تعلق گیرد، به طور کلی انحراف از راه مستقیم الهی به سوی جاده های شیطانی است. البته مشیت خداوندی به معنای جبر نیست، بلکه همان طور که قرآن فرموده: «تا مادامی که ملتی صالح باشد خداوند آن ملت را به ستم به هلاکت نمی رساند»^{۱۸}، «و تا ملتی نفسانیات خود را تغییر ندهد، خداوند سرنوشت آنها را تغییر نخواهد داد».^{۱۹}

هر یک از تمدنها پس از دوران شکوفایی، به تدریج میثاق و ایمان خود را فراموش می کنند و از توحید و یکتا پرستی رو به ماده پرستی و شخص پرستی و شرک، و از باطن و محتوای مذهب به ظواهر و ظروف مذهب، و از اسلام به فسق و از ایمان به کفر، از عدالت به ظلم و استعمار و از حزب الله به حزب الشیطان روی می آورند و جز مشرکان، فاسقان و کافران می گردند و رفته رفته در زمره غافلان درمی آیند و با تقلید کورکورانه از آیین پدرانشان تصور می کنند که واقعاً مسلمان و دیندارند، در صورتی که نمی دانند این حرکات و الفاظ، ظروفي برای مفاهیم و تعالیم عالی انسانی و ارتقای شخص از مقام مادیت و اسفل السافلین و اعلی علیین و قرب به خدا و صفات الهی است و باید بیشتر به محتوا توجه داشت تا به ظروف.^{۲۰}

با توجه به اصل مهم «انحراف در عقیده و اخلاق»، و پیامدهای قطعی آن در ایجاد سایر انحراف های بشری، لازم است جهت برداشت و درک دقیق تری از مهم ترین عوامل مؤثر در زوال و نابودی ملل و جوامع یا آسیب شناسی تمدنها، هر یک از این عوامل به تفکیک بیان شده و در حد اختصار بررسی شوند.



۱. بی عدالتی

عدل، بخشی از توحید است و اگر جداگانه ذکر می شود، به واسطه مشخصه اجتماعی آن است. عدل صفتی از صفات خداوند متعال است. از نظر اعتقادی، عدل و علم و قدرت خداوند یکسان بوده هیچ تفاوت و تمایز ایدئولوژیک خاصی در عدل به عنوان یک صفت هم تراز یا برابر با علم و قدرت وجود ندارد. تفاوت عدل با دیگر صفات از جنبه اجتماعی است، زیرا عدل عبارت است از صفتی که بازدهی اجتماعی دارد، به جامعه تمنا می بخشد و حرکت اجتماعی، بیش از هر صفت دیگر به عدل شدیداً نیاز دارد. اگر عدل در قالب یک اصل مستقل و مشخص و به عنوان دومین اصل از اصول پنجگانه دین مطرح می شود، به لحاظ محتوای تعیین کننده و اثر تربیتی آن است. عدل در زمینه توجیه و تنظیم مسیر حرکت بشر، مایه ارشادی و تعلیمی قوی تری دارد و به همین جهت، اصل جداگانه و مستقلی را تشکیل می دهد. ۲۱

در منطق قرآن، هر چه روابط انسانها با یکدیگر بر پایه عدالت استوار شود و به هر اندازه که این روابط زیر پوشش ارزش های وابسته به عدالت قرار گیرد، و از انواع و اقسام ظلم ها و ستم ها، و استثمار و بهره کشی های انسان از برادرش دوری گزیند و فاصله بگیرد، روابط انسان با طبیعت درخشان تر می شود، طبیعت گنج های خود را به روی انسان می گشاید و ثروت های نهفته خود را عرضه می کند، از آسمان برکت می بارد و از زمین رفاه و نعمت می جوشد. این رابطه را قرآن مجید طی عبارات و متون متعددی بیان کرده است. ۲۲ زیرا روابط انسان با طبیعت به طور انعکاسی و بازتابی، با درخشش عدالت در روابط انسانها با هم تناسب دارد. یعنی هر چه در روابط انسانها با هم عدالت بیشتری بدرخشد، روابط انسانها با طبیعت نیز شکوفاتر و درخشان تر می شود. به عبارت دیگر: جامعه عدالت گستر، با طبیعت روابطی درخشان خواهد داشت و جامعه ستم پرور، روابطی بی ثمر و اندوه بار. ۲۳

بی عدالتی در تقسیم و توزیع منابع، مواهب و ثروت های طبیعی و همگانی سبب ایجاد نابرابری در اجتماع شده و گاه جامعه میان دو گروه تقسیم می شود: گروهی اقلیت صاحب ثروت و مکنت و اقلیتی نگون بخت که به عناوین مختلف از میراث یا پرورش معیارهای ذوق و فضیلت محروم مانده اند.

عدم اجرای قسط و عدالت در جامعه سبب ایجاد عوامل بحران زایی چون: احساس فقر، احساس ظلم و تعدی و احساس محرومیت از حقوق مادی و معنوی در افراد نموده زمینه را برای جنگ طبقاتی و انقلاب های خانمانسوز و تباه کننده مایملک عمومی فراهم می کند. بنابراین اسباب فوق از جمله عواملی هستند که موجبات مرگ و فنای تمدنی را فراهم می آورند،

زیرا «تمدن نه امری است که جبری انسان باشد، و نه چیزی که نیستی در آن راه نداشته باشد، بلکه امری است که هر نسلی باید آن را به شکل جدید کسب کند و هرگاه توقف قابل ملاحظه‌ای در سیر آن پیش آید، ناچار پایان آن فرا می‌رسد.» ۲۴

قرآن کریم در آیات متعدد ۲۵ از رابطه پایداری و اجرای احکام خدا و پیاده کردن او امر الهی در صحنه عمل با فراوانی خیرات و برکات و تولید، سخن به میان می‌آورد. و یا به زبان امروزی، رابطه بین عدالت در توزیع و فراوانی تولید. قرآن به تأکید، این منطبق را مطرح می‌کند که اگر در جامعه‌ای عدالت در توزیع حاکم باشد، نتیجه و محصول مستقیم آن فراوانی تولید خواهد بود. دلیل این رابطه - یعنی رابطه بین عدالت در توزیع و فراوانی تولید - این است که: ادیان آسمانی برای برقرار کردن عدالت در توزیع و به منظور ایجاد روابط عادلانه در توزیع آمده‌اند. اگر جامعه عدالت توزیع را رعایت کند و موازین آن را در نظر بگیرد، نه تنها از حیث ثروت حاصله گرفتار تنگنا نخواهد شد و مردم از این جهت به فقر و تنگدستی نخواهند افتاد، بلکه حتی مال و ثروت و خیرات و برکات جامعه، افزایش هم خواهد یافت و این نیز یکی دیگر از سنتها و قوانین تاریخ است. ۲۶

بی‌عدالتی و عدم اجرای قسط در جامعه را بایستی یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط و انحطاط جوامع و تمدنها نام برد، چرا که فقر، کمبودها و نابسامانی‌های مادی و اقتصادی را ایجاد می‌کند، و این عامل چون تأثیر مستقیم تر و بی‌واسطه‌تری در زندگی مردم دارد، به مراتب محسوس‌تر و ملموس‌تر از سایر کمبودها و نابسامانیها است و می‌تواند انگیزه‌ای نیرومند و فراگیری برای جنبش و قیام همگانی پدید آورد. همین عوامل نابسامان اقتصادی، موجب انباشت ثروت در نزد عدهٔ قلیلی می‌شود. در نتیجه، سبب تشدید فاصله طبقاتی میان فقیر و غنی شده و به نوبه خود می‌تواند موجب سلب اعتماد مردم از زمامدارانی بشود که نمی‌توانند عدالت گستر و رفاه بخش باشند، لذا آنان در نظر مردم به زمامداران ناصالح و بی‌کفایت تبدیل می‌شوند.

۲. تشتت و تفرقه

خداوند در قرآن کریم، سوره آل عمران دستور صریح می‌دهد که بر مبنای ایمان و گرایش به ریسمان الهی متحد و متفق باشید و از تفرق و تشتت پرهیزید، و در آیه‌ای دیگر از همان سوره فرموده است، مانند پیشینیان که تفرق و اختلاف کردند مباحثید. ۲۷ در جای دیگری فرموده: «قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و یدیق بعضکم بأس بعض» (انعام، ۶۵/۶)، بگو خداوند قادر است از بالای سر یا از زیر پای شما عذاب برانگیزد، یا به شما جامعه تفرق و گروه گروه شدن بپوشاند و خشونت بعضی از شما را بر



بعضی دیگر بچشانند. و در جای دیگر فرموده است: «ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم» (انفال، ۴۶/۸)، با یکدیگر نزاع نکنید که نزاع داخلی سستی می‌آورد و سستی شما را زایل می‌کند. ۲۸.

جامعه‌ای که به دور از محور حق و کلام خداوندی به دسته‌بندی و گروه‌گرایی پردازد، پس از مدتی دچار اختلاف و تفرقه شده که پیامد آن کشمکش و نزاع داخلی است؛ همین امر قوای جامعه را تحلیل می‌برد و طمع بیگانگان را نسبت به تسلط یافتن بر آن سرزمین برمی‌انگیزد؛ در پایان چنین وضعی، شکستی قاطع در یک جنگ خارجی کافی است که آخرین ضربه را بر موجودیت آن کشور فرود آورد، و چه بسا که هجوم توحش از بیرون با توحشی که در درون به فوران درآمده است دست به یکی کنند و تمدن سرزمینی را از بیخ و بن براندازند.

۳. ترک امر به معروف و نهی از منکر

قرآن درباره ضرورت امر به معروف و نهی از منکر بسیار سخن گفته است و صریحاً بر این مسأله تأکید دارد که ترک این فریضه بزرگ در هلاکت و انهدام یک قوم مؤثر است، به طوری که یکی از علل دور افتادن کافران بنی اسرائیل از رحمت خدا را، باز نداشتن یکدیگر از منکرات یعنی ترک نهی از منکر ذکر کرده است: «کانوا لایتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون» (مائده، ۷۹/۵)، یکدیگر را از ارتکاب منکرات نهی نمی‌کردند و چه بد می‌کردند. در روایات معتبر اسلامی، راجع به نقش مثبت و منفی امر به معروف و نهی از منکر سخن بسیار رفته است. ۲۹.

عدم توجه به اصل امر به معروف و نهی از منکر در جوامع، سبب از بین رفتن حرمتها و حریم‌ها، ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای اجتماعی شده و در مقابل، زمینه را برای رشد و نمو هر ضد ارزش و ناهنجاری در جامعه فراهم می‌نماید. در چنین شرایطی فسق و فجور، جرایم و فساد اخلاقی به انحاء مختلف چهره نشان می‌دهند و جامعه و افرادش را از مسیر فطرت و انسانیت دور نموده در مسیر هواهای نفسانی و شیطانی قرار می‌دهد و فضای چنین جامعه‌ای، تبدیل به فضایی مسموم و کشنده می‌شود که در نتیجه پرورش و تربیت انسان‌های پاک و وارسته در مسیر فضایل الهی و اخلاقی، بسیار سخت و چنانچه این فضا پاکسازی و شرایط دگگون نشود، حتی ناممکن خواهد بود.

اصل امر به معروف و نهی از منکر، از چنان اهمیت و حساسیتی برخوردار بوده و هست که می‌بینیم پرچمدار بزرگ کربلا، امام حسین علیه السلام نهضت عاشورایی خویش را بر این اصل بنا نهاد و حرکت تاریخ‌سازشان را آغاز و به انجام می‌رسانند. بنابراین بی‌توجهی به این امر مهم، جامعه

را در سرایش زوال و انحطاط قرار داده و مرگ آن تمدن را قطعی و حتمی می‌سازد . البته در اینجا ، این سؤال مطرح می‌شود که اگر ظلم و فساد و فرو رفتن در لجنزار فسق و عیش و نوش ، منشأ سقوط و نابودی امتهای می‌گردد پس چگونه با وجود همین امور که در میان جوامع اروپایی به گونه‌ای افراط آمیز به چشم می‌خورد ، آنها روز بروز به پیشرفت‌هایی نایل گشتند و بیش از پیش نیرومندتر و سرافرازتر می‌شوند . به طوری که حتی ملت‌های عقب افتاده و استعمار زده ، از تمدن مادی و فساد و فسق آنها الگو گرفته و از آنها تقلید می‌کنند؟ در جواب بایستی گفت : تأثیر فسق و فساد در جوامع بشری بسان تأثیر آن در افراد است . مثلاً بدن‌ها و مزاجها در پذیرفتن بیماری متفاوت‌اند و اختلاف وسایل معیشت و طرق درمان نیز تفاوت‌هایی را موجب می‌شود . پزشکان متفق القول‌اند که شراب زیان‌های فراوان و بیماری‌های بدنی و روحی زیادی را باعث می‌گردد که به مرگ زودرس منتهی می‌شود ؛ ولی ما می‌دانیم که تأثیر شراب در بدن قوی با تأثیر آن در بدن ضعیف متفاوت است . جامعه‌شناسان نیز با اتفاق نظر بر آنند که اسراف در گناه و عیش و نوش و بی‌بند و باری در هوی و هوس ، امتهای را به تباهی و سقوط سوق می‌دهد ، اما در میان این دولتها نیروهای مادی و معنوی چشمگیری جلب توجه می‌کند که از سرعت تأثیر فسق و فساد در نابودی آنها می‌کاهد و آن را به تأخیر می‌اندازد ، چنانکه داروها و بهداشت ، مانع سرعت تأثیر میکرب و بیماریها برای به هم رسیدن مرگ زودرس می‌شود . عمده‌ترین عاملی که سقوط این امتهای را به تأخیر می‌اندازد ، نظم و مراعات قوانین اجتماعی - حتی در خود ظلم- و پنهان کاری آن از دیدگاه ستم‌دیدگان و استعمارزدگان است . آنها باطل را با ماسکی از حق می‌آرایند و آنان را قانع می‌سازند که ریاست و استعمار آنها بهتر از سیادت خود آنان بر خودشان است . ۳۰

۴. فرو رفتن در ناز و نعمت و تجملات

هر گاه ملتی غلبه بیابد و وسایل ناز و نعمت و ثروتی را که در تصرف جوامع پیشین بود به چنگ بیاورد ، نعمت و توانگری آن از هر جهت افزونی یافته و به عادات آنها نیز به همان نسبت افزوده می‌شود و آنگاه از مرحله ضروریات زندگی گام فراتر نهاده و به وسایل غیر ضروری و اشیای ظریف و آرایش و تجمل می‌گریند و در عادات و احوال از پیشینیان پیروی می‌کنند و عاداتی را که برای به کار بردن وسایل تجملی لازم است نیز کسب می‌کنند و در همه احوال ، از خوردنی و پوشیدنی گرفته تا فرشها ، شیفته انواع ظریف و تجملی آنها می‌شوند و در این باره به یکدیگر تفاخر می‌کنند . همچنین در خوردن خوراکی‌های لذیذ و پوشیدن جامه‌های نیکو و فاخر و سوار شدن بر مرکوبات زیبا و تندرو بر ملت‌های دیگر نیز می‌بالند و جانشینان آنان نیز در



این امور بر پیشینیان سبقت می‌جویند و مسابقه‌وار آنها را تا پایان دولت و به میزان توانایی کشور خودشان ادامه می‌دهند. ۳۱

ملل و جوامعی که در ناز و نعمت فرو رفته و تمام دارایی و ثروت کشورشان را صرف خوشگذرانی می‌کنند، دیری نمی‌گذرد که به انواع مصیبت‌ها و گرفتاریها دچار می‌شوند و چون به این خرج‌های زاید و تجملی عادت کرده‌اند، برای ادامه بهره‌مندی اسراف‌گونه از این مواهب، دست نیازمندی به سوی بیگانگان دراز می‌کنند. در چنین جامعه‌ای، نیروی کار و فعالیت تعطیل شده و روحیه رخوت و سستی و تبلی جامعه و افرادش را در بر می‌گیرد. در نتیجه روحیه شجاعت و دلیری، مقاومت و مبارزه با عوامل بیگانه می‌میرد، و به هر اندازه که بیشتر در ناز و نعمت و تجمل خواهی فرو می‌روند، به همان میزان به نابودی نزدیک‌تر می‌شوند.

ابن خلدون، عالم و سیاستمدار اسلامی در بیان مضرات روحیه تجمل‌گرایی می‌نویسد:

تجمل‌خواهی و نازپروردگی برای مردم تباهی‌آور است، چه در نهاد آدمی انواع بدیها و فرومایگی‌ها و عادات زشت پدید می‌آورد و خصال نیکی را که نشانه و راهنمای کشورداری است از میان می‌برد و انسان را به خصال مناقض نیکی متصف می‌کند، بنابراین تجمل پرستی و خصال زاییده شده از آن، نشانه بدبختی و انقراضی است که خداوند آن را در آفریدگان خویش مایه نابودی ساخته است. از این رو مقدمات نابودی و زیونی و پریشان حالی در دولت پدید می‌آید و گرفتار بیماری‌های مزمن پیری و فرسودگی می‌شود تا سرانجام واژگون می‌گردد. ۳۲

و همچنین مطرح می‌کند که:

عادت و رسوم تجمل پرستی و مستغرق شدن در ناز و نعمت و تن‌پروری، شدت عصبیت را که وسیله غلبه یافتن است در هم می‌شکند و هر گاه عصبیت زایل گردد، نیروی حمایت و دفاع قبيله [جامعه] نقصان می‌پذیرد، تا چه رسد به اینکه به توسعه طلبی برخیزند و آن وقت ملت‌های دیگر آنان را می‌بلعند و از میان می‌برند. ۳۳

۵. استبداد و خود کامگی

دولتها عموماً در آغاز فرمانروایی و حکومتشان، از تمایلات و هوی و هوس‌های کشورداری به دور هستند و اگر دولتی به دین الهی اتکا کند و تلاش و سعی‌اش بر آن باشد تا احکام و قوانین الهی را در جامعه پیاده کند همواره از هوی و هوس‌های کشورداری دور خواهد بود.

یکی از هوی و هوس‌های کشورداری، روحیه استیلا و برتری جویی و استبداد است که دولتها در ابتدای تشکیل، عموماً فاقد آن می‌باشند و در برابر ملتی که آنها را به قدرت رسانده‌اند، تواضع و فروتنی نشان داده، مدافع حقوق آنان بوده، حال ستمدیدگان و رنج کشیدگان را

در می یابند و لذا به راحتی، مردمی را که به دیدارشان می آیند می پذیرند و هیچ گونه تشریفاتی را قایل نمی شوند. اما همین که استیلا و قدرتش در تمام ارکان جامعه رسوخ یافت و مستحکم شد، به یگانه سالاری می گراید و به سبب خودکامگی از مردم بی نیاز می شود و برای ملاقات کنندگان و مراجعان، تشریفات خاصی را بوجود می آورد و تا حد امکان سعی می کند از عامه مردم دوری جوید و آنان را به درگاه خود راه ندهد.

طبیعت کشورداری اقتضا می کند که دولت به سوی خودکامگی گراید و تا هنگامی که بزرگی و سیادت در میان مردم مشترک است همه یکسان در راه غلبه بر بیگانه و رسیدن به عزت و سربلندی می کوشند و جانسپاری را بر تباهی آن ترجیح می دهند، ولی هرگاه یکی از آنان فرمانروای مطلق شد، همه ثروتها را به خود اختصاص می دهد و در نتیجه دیگران در امر ارجمندی و غلبه جویی به سستی می گرایند و به خواری و بندگی خو می گیرند و آنگاه نسل دوم هم بر همین شیوه تربیت می شوند و گمان می کنند که حقوقی که از سلطان می گیرند به منزله مزد ایشان در برابر حمایت از اوست و تباهی عصبیت و غیرت - به علت از بین رفتن روح دلاوری مردم - سبب می شود که دولت رو به ضعف بگذارد. ۳۴

روحیه استبداد و خودکامگی، به تدریج زمینه را برای زورگویی و ستمگری فراهم می کند و چه بسا که دولتها از اصل مهم قانونگذاری و امر و نهی در میان مردم دست برداشته و به سبب نیازمندی به افزایش خراجها و مالیاتها و بدست آوردن منافع بیشتر، کيفرهای مالی هم تعیین کنند؛ در چنین شرایطی ممکن است همه یا اکثر افراد جامعه که از تنعم و رفاه کافی هم برخوردار باشند، ولی احساس کنند که از سوی خود دستگاه حاکمه یا کسانی که مورد حمایت آن دستگاه اند مورد ظلم و تعدی واقع شده اند و از بسیاری حقوق مادی یا معنوی خویش محروم گشته اند، به گونه ای که از میان رفتن آن ستمگران و متجاوزان، آنان را به رفاه و تنعم بیشتری می رساند یا حرمت و کرامتشان را برمی گرداند. بنابراین تن دادن به ظلم، انقیاد و فرمانبری را جایز ندانسته و دست به مقاومت زده و به پا می خیزند، در نتیجه اسباب زوال و انحطاط آن دولت را فراهم می آورند.

غیر از پنج عامل ذکر شده در این تحقیق، به عنوان مهم ترین عوامل و اسباب انحطاط جوامع که البته هر یک نیز در برگیرنده چندین عامل فرعی می باشند، عوامل دیگری نیز در سقوط جوامع نقش دارند که نقض عهد و پیمان یکی از آنها است.

در اجتماعی که مردم به عهد و پیمان خود وفادار نیستند، مسلماً اعتماد و اطمینان و همیاری



از میان می‌رود و آن اجتماع به جهنم سوزانی تبدیل می‌شود؛ و از نظر قرآن، تازمانی خلافت و تمدن در ملتی استوار است که آن ملت، به عهد و پیمان خود با خدا وفادار باشند. متأسفانه اکثر ملتها پس از مدتی پیمان خود را با خدا فراموش می‌کنند، همچنان که در داستان آدم، خداوند می‌فرماید: «و ما از پیش با آدم پیمان بستیم ولی او فراموش کرد و ما برای او اراده‌ای (برای وفاداری به عهد) نیافتیم. ۳۵»

از دیگر عوامل سقوط تمدنها، غرور و غفلت از آیات الهی است. آنها پس از رسیدن به اقتدار، نسبت به زر و زور خود مغرور می‌گردند و از عواقب وخیم گناه و ظلم و فحشای خود و همچنین عذاب الهی غافل می‌شوند. ۳۶ قابل ذکر است که چون عذاب الهی و کیفر دنیایی بر جامعه‌ای وارد شود، در چنین صورتی این پیامد طبیعی صرفاً دامنگیر فقط یک گروه خاص از آن جامعه یعنی ظالمان و ستم‌پیشگان نخواهد بود بلکه همه افراد و اعضای آن را با آنکه هویت هر یک از آنان و نحوه رفتار و سلوک آنان مانند یکدیگر نیست، در برمی‌گیرد و آیات قرآنی بر این امر تصریح دارند. ۳۷ اینها همه منطق سنت تاریخ است و بر اساس این منطق و این سنت، چون در دنیا بر جامعه‌ای عذابی وارد شود، قانون و سنت تاریخ چنین ایجاب می‌کند که این عذاب فقط شامل بدکاران و ستمگران آن اجتماع نمی‌شود و همه طبقات را فرا می‌گیرد. ۳۸

مصادیقی از انحطاط جوامع و تمدنها در قرآن کریم

چنان که اشاره شد، مهم‌ترین امری که موجب می‌شود تا مشیت خداوندی بر سقوط ملتی و ظهور ملت دیگر تعلق گیرد، به طور کلی انحراف از راه مستقیم الهی به سوی جاده‌های شیطانی است. و از آنجا که «برای هر قومی و امتی سرآمدی وجود دارد که چون وقتشان فرارسد، سقوط و نابودی‌شان حتی ساعتی نه به تأخیر افتد و نه به تقدم»، خداوند همچنان که مرده را از زنده و زنده را از مرده خارج می‌گرداند، از میان تمدن رو به مرگ، افرادی را برمی‌انگیزد تا با آیات الهی مردم را اصلاح و تمدن جدیدی بر پایه تقوی بنا کنند. ۳۹

علل نرسیدن بعضی از ملتها و یا سقوط ملت‌های متمدن را می‌توان در تاریخ ملل پیشین جست‌وجو کرد. در این قسمت از پژوهش، جا دارد که به عنوان شاهد مثال، مصادیقی از انحطاط جوامع و تمدن‌هایی نام ببریم که قرآن مجید از آنها یاد کرده و چگونگی سقوطشان را جهت عبرت آیندگان بیان فرموده است. ۴۰

قوم نوح، قومی عمین و کوردل بودند، چه به جای توحید و پرستش خدای یکتا، کورکورانه به تقلید از پدران خود بت‌های گوناگون را می‌پرستیدند که مهم‌ترین عامل بدبختی آنها بود.



اشراف و سرمایه داران خودخواه قوم هم که ظاهری آراسته و باطنی آسوده داشتند، چون منافع خود را با بیداری و آگاهی مردم در خطر می دیدند، او را تکذیب و توهین کردند و به گمراهی متهم ساختند. ۴۱ و بالاخره، عذاب خداوندی که به صورت طوفان شدید و سیل مهیبی بود، آنان را در بر گرفته و نابودشان ساخت.

قوم عاد، مظهر انحراف در عقیده بودند. حضرت هود نیز مانند حضرت نوح، دعوت اصلاحی خود را از مسأله توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی آغاز کرد. ولی ثروتمندان به او نسبت سفاهت داده و آیات الهی را تکذیب کردند، لذا قرآن از آنان به مکذبین نام برده است، در نتیجه عذاب الهی آنان را در بر گرفته و تمدنشان را ویران ساخت.

قوم ثمود، مظهر فاصله طبقاتی و فساد اخلاقی بودند. به دنبال ویران شدن تمدن عاد، خداوند این قوم را وارث فرهنگ و تمدن زمین قرار داد، ولی اشراف این قوم پس از رسیدن به اقتدار، با استعمار طبقه ضعیف، در دشتهای برای خود کاخها و باغهای مجلل ساختند و در کوهها برای خود خانه تراشیدند و چون خود را از نظر مادی از مردم ضعیف برتر می دیدند. سرانجام زلزله (انقلاب) آنها را فرا گرفت و صبحگاهان تنها جسم بی جانشان (از ترس) در خانه هایشان بجا مانده بود. ۴۲

قوم لوط، مظهر انحراف اخلاقی و جنسی بودند و در اثر افراط و زیاده روی در شهوات و انجام عمل شنیع همجنس گرایی نابود شدند و عذاب خداوندی به صورت بارانی از سنگ بر سرشان بارید و همه را نابود گرداند.

قوم مدین، نمونه ای از انحراف اقتصادی است. این قوم گذشته از گرایش به شرک، تقلب و کم فروشی و کاستن از حقوق افراد در میانشان رواج داشت و با ثروت هایی که از راه تقلب و کم فروشی بدست می آوردند، سرزمین پاکشان را به فساد کشانده بودند. آنان با نافرمانی، عذاب الهی را از آن خود ساختند، زیرا که سنت خداوندی خدشه ناپذیر است. ۴۳

تمدن فرعون، نمونه ای از انحراف عقیدتی و اجتماعی است. انحراف بارز آنان، استعمار همه جانبه مردم ضعیف بود. آنها برای رفاه و آسایش خود، ملت ضعیف بنی اسرائیل را تحت استعمار شدید و شکنجه در آورده بودند و از آنها به شدت کار می کشیدند. خداوند برای نجات این ملت مستضعف و اصلاح سران مستکبر و خودخواه قوم، حضرت موسی را با آیات و معجزاتی فرستاد. ۴۴

بعد از رفتن حضرت موسی علیه السلام به میعادگاه، قوم بنی اسرائیل (به تقلید از مصری های گاو پرست) از جواهرات خود گوساله ای ساختند و مورد پرستش قرار دادند و از توحید به بت پرستی



انحراف جستند. ۴۵ در نتیجه به مدت چهل سال در بیابان تیه سرگردان شدند و بدین شکل مورد عذاب الهی قرار گرفتند.

غیر از تمدن‌هایی که در قرآن کریم از آنان نام برده شده؛ و چگونگی اعتلا و انحطاط آنان به تفصیل در ضمن آیات متعدد ذکر شده است؛ توجه به سایر تمدن‌های بشری شکل یافته و سپس نابود شده نیز، بیانگر آن است که در سنت‌ها و قوانین الهی - همان‌گونه که در بحث علل و اسباب انحطاط گذشت - استثنایی وجود ندارد.

مثلاً در بررسی تاریخ اسلام و تفحص در احوال حکومت‌هایی چون حکومت بنی امیه - به عنوان نمونه ای دیگر از تمدن بشری - درمی‌یابیم که دستاویز این خاندان در ابتدای تأسیس، «دین» بود و توسط این عامل مهم و اساسی است که توانستند حکومتشان را در اقصی نقاط سرزمین اسلام گسترش دهند. اما زمانی که دین فقط شکل صوری و ظاهری حکومت می‌شود و باطن قضایا آکنده از ظلم و ستم، بی‌عدالتی، فساد اخلاقی و عقیدتی می‌گردد، همین فقدان دین - به فراموشی سپردن سنت و سیره رسول اکرم ﷺ و ائمه شیعه - زوالشان را فراهم می‌کند. چنانکه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

بنی امیه بر مردم مسلط شده، شهرها را به تصرف خویشان درآورده، مردان خداپرست را کشته و زنانشان را اسیر کرده، اموالشان را به غارت برده و هر که برای جلوگیری از ظلم و تعدی آنها قیام کند مغلوب و کشته می‌شود تا اینکه (دنیا پرستان ظاهر بین) گمان کنند که دنیا مسخر بنی امیه شده و سودش را به آنها می‌دهد و بر آب صاف و پاکیزه خود فرودشان می‌آورد و تازیانه و شمشیرش (قتل و غارت و انواع سختیها به وسیله آنان) از این اُمت برداشته نمی‌شود و حال آنکه گمان کننده این امر دروغ پنداشته، بلکه دولت بنی امیه و بهره بردنشان در زندگانی دنیا مانند آبی است (در دهان) که اندکی می‌چشند، پس (هنوز نیاشامیده) تمام آن را به بیرون می‌اندازند (بهزودی دست ظلم و تعدی آنها کوتاه، دیگران بر ایشان مسلط شده دولتشان منقرض می‌گردد). ۴۶ و در جایی دیگر می‌فرماید:

بنی امیه را مهلت و میدان فرصتی است که (اسب سلطنت و پادشاهی را) در آن می‌رانند، و چون در خلافت و سلطنت بینشان اختلاف و زد و خورد افتد، پس گفتارهای (فرومایگان) آنها را فریب داده بر آنها تسلط یابند. ۴۷

نتیجه

آنچه گذشت به ما نشان داد که، ملتها و تمدنها مانند انسانها، عمرهای طبیعی دارند و پس از رشد و شکوفایی، به علت انحرافات مختلف عقیدتی، اخلاقی، اقتصادی، غفلت و هوسبازی و سستی و تبلی روی به زوال و نابودی می گذارند. در حالی که خداوند هدایت خود را همچون باران به همه ملتها و سرزمینها می فرستد، منتهی ملت های پاک و مستعد از هدایت الهی رهنمود می گیرند و از ذلت و غفلت دوری نموده و به خلافت و عزت می رسند و ملت های ناصالح از آیات الهی روی گردانده و از برکات و نعمات و اقتدار به دور می افتند. ۴۸

بررسی سرگذشت تمدن های پیشین، نشان داد که خداوند بعضی از ملتها را دچار مشکلات و شداید می کند و برخی را نعمت می دهد و هر دو حالت، به دست خداست و هر دو برای امتحان و بازگشت ملتها از شیطان به سوی خداست و هرگز این اوضاع، یکسان و پایدار نمی ماند.

لذا مهم ترین عامل حفظ و بقای یک جامعه، پایبندی به عهد و میثاق الهی است. میثاق در حیات ملتها و تمدنها نقش مهمی را داراست، چرا که ملت برگزیده تا مادامی که وفادار به پیمان الهی باشد و به حدود الهی ظلم و تجاوز نکند، این خلافت و اقتدار در میان آنها همچنان برقرار خواهد بود، چنانکه قرآن کریم می فرماید: «وما کننا مهلکی القری الا و اهلها ظالمون» (تقصص، ۵۹/۲۸)، هیچ دیاری را هلاک نکنیم مگر آنکه اهلش ظالم باشند. ۴۹ از نظر قرآن، حیات و تمدن و ترقی و تعالی هر ملتی به وفاداری آنان نسبت به پیمانشان با خداوند بستگی دارد.

بنابراین، چنانچه مردم به خدا ایمان بیاورند و خود و اجتماع را با صفات نیکوی الهی بیاریند، مسلماً خداوند درهای برکات خود را به روی آنها می گشاید و مصائب و سختی های گذشته را به بهترین وجه جبران می کند؛ و خداوند است که کلید خلافت و اقتدار زمین را در هر دوره ای از زمان، به دست ملتی می سپارد تا آنها را بیازماید، چنانکه در قرآن می فرماید: «زمین از آن خداست و هر کس از بندگانش را که بخواهد وارث آن می گرداند». ۵۱

۱. سید محمد باقر صدر، ستهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ترجمه حسین منوچهری/۷۲، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۹.
۲. همان/۱۰۶.
۳. همان/۷۹.
۴. همان/۸۰.
۵. همان/۸۱.
۶. همان/۸۲.
۷. محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ۱۰/۷ و ۱۶/۱۷۹.
۸. عبدالکریم بی آزار شیرازی، طلوع و غروب تمدنها/۶۵، انتشارات بعثت، ۱۳۵۸.
۹. ستهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن/۸۵.
۱۰. یونس/۴۹، اعراف/۳۴، حجر/۳، ۴، مؤمنون/۴۳.
۱۱. طلوع و غروب تمدنها/۶۹.
۱۲. عبدالکریم بی آزار شیرازی و محمد باقر حجتی، تفسیر کاشف، ۴/۲۶۹، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۳. ویل دورانت، درآمدی بر تاریخ تمدن، ترجمه احمد بطحایی و خشایار دیهیمی/۲۵۹، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۴. همان/۲۶۴.
۱۵. محمد تقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از نظر قرآن/۳۵۹، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۶. همان/۳۴۶.
۱۷. مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ/۲۰۶، انتشارات صدرا.
۱۸. هود/۱۱۶.
۱۹. رعد/۱۱ (نقل از طلوع و غروب تمدنها/۷۱).
۲۰. طلوع و غروب تمدنها/۷۴.
۲۱. ستهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن/۲۳۹.
۲۲. جن/۱۶، مائده/۶۶ و اعراف/۹۶.
۲۳. ستهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن/۲۶۴.
۲۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و ع. پاشایی و امیرحسین آریانپور، ۱/۷، ج ۲، ۱۳۶۷.
۲۵. مائده/۶۶، اعراف/۹۶ و جن/۱۶.
۲۶. ستهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن/۱۰۴-۱۰۳.
۲۷. آل عمران/۱۰۳ و ۱۰۵.
۲۸. جامعه و تاریخ/۲۰۷.
۲۹. همان.
۳۰. تفسیر کاشف، ۴/۱۴۰.
۳۱. عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ۱/۳۱۹، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۳۲. همان/۳۲۱.
۳۳. همان/۲۶۸.
۳۴. طلوع و غروب تمدنها/۶۶.
۳۵. همان/۱۱۱.
۳۶. همان/۱۱۰.
۳۷. انفال/۲۵ و فاطر/۱۸.
۳۸. ستهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن/۸۸-۸۹.
۳۹. طلوع و غروب تمدنها/۶۴.
۴۰. اعراف/۴۵-۱۷۲.
۴۱. طلوع و غروب تمدنها/۸۴.
۴۲. همان/۹۰-۹۴.
۴۳. همان/۱۰۲.
۴۴. همان/۱۱۶.
۴۵. همان/۱۴۷، ۱۴۸.
۴۶. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۸۶، ص ۲۱۶.
۴۷. همان، حکمت/۴۵۶، ص ۱۲۹۸.
۴۸. تفسیر کاشف، ۴/۵۱، ۵۲.
۴۹. همان/۲۳۵.
۵۰. طلوع و غروب تمدنها/۱۰۹.
۵۱. اعراف/۱۲۸.

